

نشریه ادبیات پایداری

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه شهید باهنر کرمان

سال دوم، شماره سوم، پاییز ۱۳۸۹

سال دوم، شماره چهارم، بهار ۱۳۹۰

جلوه‌های پایداری در شعر عمر ابوریثه* (علمی- پژوهشی)

دکتر قاسم مختاری

دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه اراک

دکتر محمود شهبازی

استادیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه اراک

چکیده

ادبیات پایداری گویای دردها و رنج‌هایی است که در برهه‌ای از تاریخ بر ملت‌های وارد آمده است. عمر ابوریثه، شاعر، ادیب و سیاستمداری است که معانی پایداری را در شعرش با زیباترین و بدیع‌ترین تصویرها و واژگان، ترسیم کرده است. بررسی اشعار این شاعر برجسته در یک چارچوب تاریخی، مبین این حقیقت است که مهم‌ترین جلوه‌های پایداری در شعرش از سال ۱۹۱۷، یعنی همزمان با اعلانیه «بالفور»، استعمارستیزی بود. وی در این برهه از تاریخ، تلاش می‌کند تا با تکیه بر مذهب و ملی‌گرایی، احساسات مخاطبان را برضد استعمار و صهیونیسم برانگیزد. پس از دو شکست سال‌های ۱۹۴۸ و ۱۹۶۷، واکنشی مشابه نسبت به این دو رخداد در شعرش پدیدار گردید که در نتیجه آن، غم و اندوه و ناامیدی بر شعرش چیره گشت. وی گذشته درخشان اعراب را به یاد آورده و بر آن حسرت می‌خورد. رنج آوارگان را به تصویر می‌کشد و امت و حاکمان را سرزنش می‌کند. با این حال، وی خود را از غم و اندوه و ناامیدی می‌رهاند و دگربار خود را باز می‌یابد و شهید و سرباز فدایی را که مهم‌ترین روزنه امید او است، تمجید و ستایش می‌کند.

واژگان کلیدی

ادبیات پایداری، تعهد، فلسطین، عمر ابوریثه.

* تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۸۹/۳/۱۲ تاریخ پذیرش نهایی مقاله: ۱۳۹۰/۷/۳

نشانی پست الکترونیک نویسنده: q-mokhtari@araku.ac.ir

qmokhtari@gmail.com

۱ - مقدمه

ادبیات مقاومت گویای دردها و رنج‌هایی است که در برهه‌ای از تاریخ بر ملت‌های وارد آمده است. فریادی است شجاعانه در مقابل ستمگران که از ملت‌ها می‌خواهد، ذلت و خواری را از خود دور سازند. شکی نیست که این نوع شعر می‌تواند همّت و ارادهٔ ملت را بر ضد تجاوزگران برانگیزد.

در ادبیات عربی نیز شعر مقاومت از همان دورهٔ جاهلی و اموی در قالب شعر سیاسی سروده می‌شد اما در دورهٔ معاصر، ادبیات مقاومت، قضیهٔ فلسطین را در ذهن تداعی می‌کند و در حقیقت، فلسطین و رویارویی آن با اسرائیل مهم‌ترین منبع الهام بخش شعر پایداری است که بخش عظیمی از ادبیات معاصر عربی را به خود اختصاص داده است.

با وجود اینکه نقطهٔ آغازین شعر پایداری فلسطین به پیش از سال ۱۹۱۷ بازمی‌گردد، به دلیل شرایط تحمیل شده بر آن، تا چند دهه نتوانست رونق و نشاط لازم را به دست آورد. محاصرهٔ فرهنگی و دوری شاعران فلسطینی از دنیای عرب، باعث شده بود تا شاعر و نویسنده نتواند جز در یک دایرهٔ محدود، از فعالیت‌های ادبی انجام شده اطلاع یابد و از طرف دیگر، حکومت نظامی اسرائیل با شعر پایداری به شکل سخت‌گیرانه برخورد می‌کرد زیرا آن را تحریکی برای جنبش‌های مردمی می‌دانست؛ بنابراین، این شعر کمتر مورد پژوهش و تحلیل و نقّادی قرار گرفت و «هم‌چنان برای خوانندگان عربی و علاقه‌مندان شعر عربی ناشناخته ماند تا اینکه دو کتاب «أدب المقاومة» «غسان کنفانی» در سال ۱۹۶۶ و «دیوان الوطن المحتل» «یوسف الخطیب» در سال ۱۹۶۸، یعنی پس از فاجعه شکست اعراب از اسرائیل، چاپ شدند و بخشی از ادبیات پایداری را تحلیل و به خوانندگان و پژوهشگران معرفی کردند.» (خلیل، ۲۰۰۳: ۲۳۸)

عمر ابوریشه، شاعر سوری-فلسطینی، از جمله شاعرانی است که این بُعد از ادبیاتش کمتر مورد توجه پژوهشگران بوده است. این مقاله در پی آن است تا جلوه‌های پایداری را در شعر این شاعر برجسته و تعهدش به قضیهٔ فلسطین را مورد تحلیل و بررسی قرار دهد.

۲- شعر پایداری در یک نگاه کلی

در یک نگاه کلی می‌توان گفت مهم‌ترین عوامل جهت دهنده به شعر فلسطین عبارتند از:

۱-۲- اعلانیه «بآلفور» در سال ۱۹۱۷: در این دوران، کشور فلسطین تحت الحمايه دولت بریتانیا بود. اعراب احساس کردند که دولت بریتانیا با اعطای زمین به یهودیان در صدد هموار ساختن راه برای ایجاد کشوری برای آنان در فلسطین است. نقد اعلامیه مذکور و حمله به دولت بریتانیا از درونمایه‌های اصلی شعر پایداری فلسطین در این دوره است.

ناامیدی و اندوه بر شعر این دوره، همانند دوره‌های بعدی، چیره نگشته است. «اشعار مقاومت در این دوره نشانگر اعتماد عرب‌های فلسطین به غلبه بر مشکلات و پیروزی در مقابل صهیونیست است.» (سلیمان، ۱۳۷۶: ۴۹)

۲-۲- شکست در جنگ‌های ۱۹۴۸ و ۱۹۶۷: شکست اعراب از اسرائیل در سال ۱۹۴۸ و تشکیل رسمی دولت یهود در سرزمین‌های اشغالی و آوارگی تعداد فراوانی از فلسطینیان و شکست دگربار اعراب از اسرائیل در سال ۱۹۶۷ که اسرائیل نوار غزه، شبه جزیره سینا، بلندی‌های جولان در جنوب سوریه و کرانه غربی رود اردن را به تصرف خود درآورد، از مهم‌ترین عوامل جهت دهنده به شعر پایداری فلسطین است.

«تجربه تلخ دو شکست فوق، سه جنبه زیر را به دنبال داشت: مسئولیت شکست‌ها، احساس سرفکنندگی و عذاب و بازیابی خوش‌بینی از دست رفته، پس از دوره کوتاهی از یأس و اعتقاد به توانایی اعراب در غلبه بر نتایج حاصل از شکست‌ها.» (همان: ۱۵۳)

و از تبعات دو شکست، می‌توان به آوارگی شمار زیادی از فلسطینیان و فعالیت‌های فدائیان اشاره کرد.

به دنبال این دو شکست سنگین، اندوه، حسرت و ناامیدی بر شعر پایداری سایه افکند. شاعران به دنبال یافتن مسئول شکست‌ها بودند. آنان در اشعارشان اعراب را سرزنش کردند اما فعالیت فدائیان پس از هر دو شکست، شاعران را

امیدی دوباره بخشید. در شعرهایشان به فدائیان و جنبش‌های مردمی انگیزه دادند و از آنان تمجید کردند. شاعران موضوع آوارگان را مورد توجه قرار دادند و به شیوه‌های گوناگون رنج‌های آنان را به تصویر کشیدند.

این شاعران در رخدادهای و تحولات گوناگونی که فلسطین و مردمانش با آن روبرو بودند، همواره زبان حال مردمانشان بودند و از آنان و منافعشان دفاع کردند. آنان تلاش داشتند تا با اشعارشان از توطئه‌های پنهان علیه فلسطینیان پرده بردارند و قربانیان گران‌سنگی را نیز در راه آزادی فلسطین پیشکش کردند. (ر.ک: عطوات، ۱۴۱۹: ۲۶۵؛ ابو هیف، ۲۰۰۷: ۵۳)

۳- زندگی عمر ابوریشه

آنگونه که خودش در یک مصاحبه مطبوعاتی در سال ۱۹۷۷ می‌گوید: در سال ۱۹۱۱ در فلسطین، در شهر «عکا» به دنیا آمد و در جنگ جهانی اول به همراه خانواده‌اش به «منبج» در شمال سوریه رفت. (ر.ک: دندی، ۱۹۸۸: ۳؛ کامبل، ۱۹۹۶، ۱: ۱۸۸)

در دانشگاه بیروت به تحصیل پرداخت و در سال ۱۹۳۰ برای ادامه تحصیلاتش به لندن سفر کرد. پس از اتمام تحصیلات به وطنش بازگشت و در «حلب» به عنوان مدیر «دار الکتب الوطنیه» منصوب شد. از سال ۱۹۴۹ تا سال ۱۹۷۰ به جرگه سیاست‌پویان پیوست و به عنوان سفیر کشورش در شماری از کشورهای جهان از جمله برزیل، آرژانتین، هند، اتریش و آمریکا به کار سیاسی اشتغال داشت. فرهنگ و آفاق والای او و دانستن هفت زبان بیگانه، از او انسانی موفّق در عرصه سیاست ساخته بود. (ر.ک: عیسی، ۲۰۱۰: ۳۴۶-۳۴۹؛ فاخوری، ۱۴۲۲: ۵۵۱-۵۵۳)

۳-۱- ابوریشه، ادیب و سیاستمدار

وی از شاعران و ادیبان برجسته معاصر است که جایگاهی والا در دیوان شعر عربی دارد. او شاعر و ادیبی سیاسی است که عقل و قلبش سرشار از عشق و عاطفه به وطن، انسان و تاریخ عربی است که با زیباترین و نوترین تصویرها،

واژگان و معانی، آن را بیان می‌کند. «اگر ابو ریشه نسبت به قضیه فلسطین پایبند است و توجّهی ویژه به آن دارد و اشعار بسیاری را به آن اختصاص داده است، تعجیبی ندارد زیرا او متولّد فلسطین است و در سوریه، یکی از کشورهای رودرو با اسرائیل، بزرگ شده است. حرفه او سیاسی و مسئله فلسطین، مهم‌ترین مسئله سیاسی برای اعراب است و این قضیه‌ای است که تمامی اعراب در سراسر جهان به آن توجّه ویژه دارند.» (دندی، ۱۹۸۸: ۲۵)

او از همان زمانی که از انگلیس باز گشت، برای آزادی و استقلال کوشید؛ در سطح داخلی با حکومت و رهبران احزاب که با یکدیگر درگیر بودند، مبارزه کرد و در سطح خارجی نیز به محکوم کردن استعمار غرب و صهیونیسم پرداخت و با جرأت و شجاعت تمام در مقابل اشغالگری فرانسه ایستادگی کرد. وی در این راه، از شعرش به عنوان سلاحی برنده بهره گرفت. (ر.ک: ضیف، ۱۹۵۹: ۲۳۶-۲۳۷؛ کامبل، ۱۹۹۶، ۱: ۱۹۰)

از جهت ادبی نیز به جاست تا اشاره کنیم که دیدگاه او در ادبیات بر دو پایه: وحدت قصیده و تجدید اندیشه بنا شده است. با توجه به تسلطش به هفت زبان، توانست از ادبیات دیگر ملّت‌ها به نیکی بهره گیرد. «وی به بسیاری از مکاتب ادبی غربی از جمله رومانسیسم، سمبلیسم و... آگاه بود و از آنها بهره گرفت اما به هیچ یک از آنها گرایش پیدا نکرد. در این راستا می‌گوید: «من کلبه خویش را به شیوه عربی خالص عُمَرِی ویژه استوار ساختم و به هیچ مکتبی گرایش ندارم و اگر عنصری غربی در شعر من یافت شود، تقلید و اثر پذیری غیر عمدی است.» (دندی، ۱۹۸۸: ۷)

۴- جلوه های پایداری در شعر ابو ریشه

۴-۱- سال ۱۹۱۷ تا ۱۹۴۸

پیروزی ارتش بریتانیا بر ترک‌ها و فتح فلسطین، با ستایش بسیاری از اعراب روبرو شد. آنان از انگلیس به عنوان متحد وفادار خود یاد می‌کردند زیرا آنان را از ظلم ترک‌ها رهایی داده بود اما دیری نپایید که سران بریتانیا با اقداماتشان، شک و

تردید اعراب را نسبت به خود برانگیختند. در زمان قیمومیت انگلیس بر فلسطین، بسیاری از یهودیان به فلسطین مهاجرت کردند و زمین‌های بسیاری به تملک آنها درآمد. با صدور اعلانیه‌ی «بآلفور» در سال ۱۹۱۷، عرب‌های فلسطین خود را در شرایطی یافتند که راه برای تبدیل فلسطین به سرزمینی برای یهودیان هموار شده بود.

۴-۱-۱- استعمار ستیزی و سیمای بریتانیا در شعر ابوریشه

ابوریشه که خود از نزدیک شاهد حوادث بود و نگرانی‌ها را در درون خود احساس می‌کرد، نسبت به آنها واکنش نشان داد. وی به حيله‌گری و شیطنت انگلیس در روابط خود با اعراب اشاره می‌کند:

وَمَنْ الطَّاعِي الَّذِي مَدَّ لَهُم
أَوْ مَا كُنَّا لَهُ فِي خَطْبِهِ
مَا لَنَا نَلْمَحُ فِي مَشِيئِهِ
مِنْ سَرَابِ الْحَقِّ أَوْ هِيَ سَبَبُ؟
مَعْقِلَ الْأَمْنِ وَجِسْرَ الْهَرَبِ؟
مِخْلَبَ الذُّبِّ وَجِلْدَ الثَّلْبِ؟

(ابوریشه، ۱۹۸۸، ۱: ۴۴۶)

«کیست آن سرکش (انگلیس) که با سراب حق، سست‌ترین رشته‌ها را برای آنان (اعراب) پهن کرد؟ (دولت انگلیس وعده‌های پوچ و توخالی به اعراب می‌داد).

آیا آن هنگام که انگلیس با خطر روبه‌رو بود، ما پناهگاه امن و گذرگاه (پل) گریز آنان نبودیم؟
ما را چه شده است که به خط مشی او دل‌بسته‌ایم؟! حال آن‌که وی چنگال گرگی است در پوستین روباه.»

منظور او از «سراب الحق»، همان بهانه‌های واهی است که صهیونیست‌ها با توسل به آن، فلسطین را از آن یهودیان می‌دانستند که در روزگاران گذشته از آن رانده شده بودند. در بیت دوم، اشاره دارد به خدمات فراوانی که عرب‌ها به انگلیسی‌ها در جنگ با ترکان عثمانی نمودند. در بیت سوم نیز فریکاری و حيله‌گری انگلیسی‌ها را به تصویر می‌کشد.

وی همچنین در سال ۱۹۴۵، پیش از استقلال سوریه، در مراسم «دار الکتب الوطنیه» در شهر حلب، قصیده بلندی با عنوان «هذه أمتی» می‌سراید که در آن بر پیمان شکنی و تشویق یهود برای هجرت به سرزمین فلسطین اشاره می‌کند و ناراحتی خود را از این رخداد بیان می‌دارد:

و سَلُوا الْقُدْسَ هَلْ غَفَا الشَّرْقُ عَنْهَا
أَوْ طَوَى دُونَهَا شَبَابًا مُرَّانَهُ؟
أَهْتَفَ خَلْفَ الْبَحَارِ بِصَهْيُونَ
و حَدَبُ عَلِيٍّ بِنَاءِ كِيَانِهِ؟
وَمَنْ الْهَاتِفُ الْمُلِحُّ؟ أَمْ حُرٌّ
أَيُّنَ صَدَقَ الْأَحْرَارُ مِنْ بُهْتَانِهِ؟
أَيُّنَ مَيَّنَاقُوهُ؟ أَمْ تَنْحَسِرُ الرَّحْمَةُ
فِي دَقَّتِيهِ عَنِ عُدْوَانِهِ
يَا لَذُلِّ الْعُهُودِ فِي فَمِ مَنْ
أَجْرَى عَلَيَّ عَزَّهَا دِمَا فُرْسَانِهِ

(همان : ۵۲۶-۵۲۷)

«از قدس بپرسید: آیا شرق او را به فراموشی سپرده، یا نوک برآن نیزه‌اش را از آن برگردانده است؟»

از آن سوی دریاها بر ضد صهیونیسم شعار می‌دهند، حال آنکه برای پرورش نظامش نیک رفتاری روا می‌دارند.

کیست شعاردهنده‌ای که بر آن اصرار می‌ورزد؟ آیا آزاده است؟ راستی آزادگان کجا و دروغ آن شعاردهنده کجا؟

پیمان او کجاست؟ (پیمانش را فراموش کرده است) آیا لطف و مهربانی ظاهری‌اش از بین رفته و دشمنی‌اش به طور کامل پدیدار گشته است؟

چه پیمان‌های بی‌ارزشی که خون‌های با ارزشی برای آن ریخته شد.

ابو ریشه در سوگ شهید «سعید العاص» که در انقلاب فلسطین در سال ۱۹۳۶ و

در جنگ «جبل النار» به شهادت رسید، می‌گوید:

أَرْخَصُوا خَشْبَةَ الصَّالِبِ وَ بَاعُوا
هَا وَتَوَدَّأَ إِلَى اللَّئَامِ الشَّحَاحِ

و أهَانُوا مَهْدَ الْمَسِيحِ وَ رَدُّوا
خَفَرُوا ذِمَّةَ الْعُهُودِ وَ صَمَّوْا
ه على طُهرِه فرَاشِ سِفَاحِ
الأذنِ عن صرخةِ الهُضمِ اللاحِى
كم وُعُودَ مَعَسُولَةِ سَكْبُوهَا
فِحْشَدُنَا لَهُم جُيُوشَ وِلاءِ
فى فؤادِ العُروبَةِ المَسْمُوحِ
و مَدَدُنَا أَكْفُنَا لِلصَّفَاحِ

(همان: ۵۷۳-۵۷۴)

«چوب صلیب را ارزان کردند و آن را به عنوان هیزم به انسان‌های پست و
بخیل فروختند.

گهواره مسیح را تحقیر نمودند و با وجود قداست و پاکی‌اش، بستر انسان‌های
پست قرار دادند.

عهد بشکستند و فریاد ستم‌دیده و دشنام گوینده را نشنیدند.

چه بسیار وعده‌های شیرینی که به عرب‌های دست و دل باز دادند.

ولشکر کمک و دوستی برایشان (دشمنان) فراهم کردیم و دست دوستی به
سویشان دراز نمودیم.»

وی در این آیات به درگیری تاریخی یهودیان و مسیحیان اشاره دارد که
مسیحیان استعمارگر امروز، بر خلاف پدرانشان، چوب صلیب را به دشمنان مسیح
و کسانی که مسیح را به‌دار آویختند، سپرده‌اند. مسیحیان که وعده‌هایی رنگارنگ
به اعراب داده بودند و از حمایت اعراب نیز بهره می‌بردند، امروز عهدشکنی
کرده‌اند و با صهیونیست‌های طمعکار و حریص هم پیمان شده‌اند تا سرزمین
فلسطین را تصاحب کنند.

بکارگیری واژگانی چون: اللئام، الشحاح، فراش و سفاح در هجو صهیونیسم
و واژگانی چون: بیع الصلیب و اهانة مهد الصلیب و تکرار چنین واژگانی در سایر
قصائد، گویای ژرفای نفرت شاعر از صهیونیسم و استعمارگران و پای‌بندی‌اش به
قضیه فلسطین است.

۲-۱-۴ - مذهب و ملی‌گرایی

مذهب و ملی‌گرایی دو عنصری هستند که ابوریثه همگام با دیگر شعرای
پایداری، در صدد است تا با تأکید بر آنها، به برانگیختن حس وحدت در میان
اعراب پردازد.

فلسطین برای پیروان سه دین اسلام، مسیحیت و یهودیت مهم به شمار می‌آید. گرچه اسلام در شبه جزیره عربستان پیدایش یافت، بیت المقدس قبله نخست مسلمانان است و معراج پیامبر که سوار بر بال «براق» از مکه به بیت المقدس پرواز کردند نیز بر والایی جایگاه این شهر در نزد مسلمانان افزود. قرآن کریم نیز در آیه نخست سوره بنی اسرائیل، در این باره می‌فرماید: «سبحان الذی أسرى بعبده ليلاً من المسجد الحرام إلى المسجد الأقصى الذی بارکنا حوله لثریه من آیاتنا»

ابو ریشه دریافته بود که ارزش‌ها و مقدسات دینی می‌تواند در برانگیختن غیرت اعراب برای دفاع از سرزمین فلسطین مؤثر باشد. در قصیده «عُرس المجد» به این مسئله اشاره دارد که فلسطین، سرزمین مورد احترام هر سه دین و از جمله اسلام است:

یا رَوَابِي الْقُدْسِ، يَا مَجْلَى السَّنَا يَا رُؤَى عَيْسَى عَلَى جَفْنِ النَّبِيِّ
دُونَ عَلِيَّائِكَ فِي الرَّحْبِ الْمَدَى صَهْلَةُ الْخَيْلِ وَوَهْجُ الْقَضِبِ

(همان: ۴۴۷)

«ای تپه‌های قدس! ای تجلی‌گاه نور! ای منظره عیسی در دیدگان پیامبر! در بلندای تو و در مسافتی دراز، شیبه اسپان و زبانه آتش شاخه‌هاست که به چشم می‌خورد.»

او سعی می‌کند با ذکر مقدسات، احساسات دینی عرب‌های مسلمان و مسیحی را برانگیزد؛ بنابراین نام پیامبر (ص) را همراه با نام مسیح (ع) بیان می‌کند و اشاره دارد که تنها راه برای دفاع از سرزمین‌های مقدس، اتحاد و وحدت است. در قصیده «هذه أمتي» می‌گوید:

أَيُّ فَلَسْطِينٍ يَا ابْتِسَامَةَ عَيْسَى لِجِرَاحِ الْأَذَى عَلَى جُنْمَانِهِ
يَا تَشْنَى الْبُرَاقِ فِي لَيْلَةٍ الْإِسْرَاءِ، وَالْوَحْيِ مُمَسِّكُ بَعْنَانِهِ
لَا تَنَامِي خَضِيْبَةَ الْحَلْمِ خَوْفًا مِنْ غَرِيْبِ الْحَمِي وَمِنْ أَعْوَانِهِ
إِنَّ لِلْبَيْتِ رَبَّهُ ... فَدَعِيهِ رَبِّ حَاوٍ رَدَاهُ فِي ثُعْبَانِهِ

(همان: ۵۲۷-۵۲۸)

«ای فلسطین! ای لبخند عیسی بر زخم‌های شکنجه بر جسمش!
ای مرکب پیامبر در شب «اسراء» در حالی که وحی افسارش را بر گرفته بود!
از ترس نیش‌های بیگانگان و دوستان، شب را با رؤیاهای رنگارنگ سپری
مکن.

این خانه (بیت المقدس) صاحبی دارد... رهایش کن، چه بسا ساحر و
افسونگری که با افعی خودش به هلاکت می‌رسد.»

ابوریثه در ابیات فوق دگر بار به حضرت عیسی (ع) و براق پیامبر اشاره
می‌کند و نسبت به آینده امیدوار است. وی معتقد است که هر کس به چنین
مقدساتی اهانت کند، در واقع با دست خویش، خود را به هلاکت افکنده است.

عرب‌ها سرنوشت، آمال و دردهای مشترکی دارند. آنان بیش از آن که
مناسبات و شادی‌هایی مشترک داشته باشند، رنج‌هایی مشترک دارند؛ بنابراین
ابوریثه دوست داشت تا اگر یک سرزمین عربی دچار فاجعه‌ای شود و یا مورد
تجاوز بیگانگان قرار گیرد، دیگر سرزمین‌های عربی خود را شریک او بدانند اما
اینک آنان متفرقند و در پی منافع و آسایش شخصی خود و این مطلب، ابوریثه را
بسیار رنج می‌دهد. در قصیده «عُرس المجد»، در همین راستا می‌گوید:

لَمَتِ الْأَلَامُ مِنَّا شَمْلَنَا وَ نَمَتْ مَا بَيْنَنَا مِنْ نَسَبِ
فَإِذَا مَصْرٌ أَعَانِي جُلَّقَ وَ إِذَا بَغْدَادُ نَجَوَى يَثْرَبِ
بُورِكَ الْخَطْبُ فَكَمْ لَفَّ عَلَيَّ سَهْمُهُ أَشْتَاتُ شَعْبٍ مُغْضَبِ

(همان: ۴۴۷)

«دردها، ما را گرد هم آورد و پیوند نژادی میان ما را گسترش داد.

مصر ترانه جلق و بغداد نجوای یثرب است.

خطر به فال نیک گرفته شده و چه بسیار ملت‌های خشمگین که به تیر آن
خطر گرفتار آمدند.»

بنابراین، یک زخم می‌تواند تمام امت عربی را به درد آورد، هر چند از هم
دور باشند:

أَيُّ جَرْحٍ ضَجَّ الْعِرَاقُ عَلَيْهِ مَا تَلَقَّى الْأَسَاةَ مِنْ لُبْنَانِهِ

(همان: ۵۲۵)

«کدامین زخم است که سرزمین عراق بر آن بنالد و هم‌دردی لبنان را نبیند.»

۴-۲- بعد از فاجعه ۱۹۴۸

پس از سال ۱۹۴۸، حوادث جدیدی در فلسطین رخ داد که هر کدام فاجعه‌ای جدید برای فلسطین و اعراب به شمار می‌رود. اعراب در این سال از اسرائیل شکست خوردند و شورای عمومی سازمان ملل با فشار آمریکا، تصمیم به تقسیم فلسطین گرفت و در همان سال، دولت انگلیس قیمومیتش را بر فلسطین پایان داده و دولت اسرائیل تشکیل شد. از نتایج این جنگ، آواره شدن تعداد بی‌شماری از اعراب بود که در نتیجه آن، فعالیت فدائیان فلسطینی در مرز اسرائیل افزایش یافت.

۴-۲-۱- غم و اندوه و حسرت بر گذشته

«هنگامی که ابوریشه خبر شکست ننگین اعراب را می‌شنود و آرزوهای امتش را بر باد رفته می‌بیند، احساساتش جریحه‌دار می‌شود و غم و اندوه بر او چیره می‌گردد.» (کیالی، ۱۹۶۸: ۳۷۰) او قصیده‌ای بلند دارد که آن را در سال ۱۹۴۸ سروده است. در این قصیده از زخم چرکین و ذلت‌باری سخن می‌گوید که اکنون دامنگیر امتش شده است؛ امتی که گذشته پرآوازه‌ای داشت که حتی ستارگان نیز یارای دست یافتن بدان را نداشتند:

كَانَتْ لَهُ خِيَالٌ، أَيَّامَ لَمْ تَهْتَكُ بِنَاتِ الدَّهْرِ حَرَمَةَ دَارِهِ
أَيْنَ انْطَلَقَ خِيَالَهُ فِي مَلْعَبِ رُؤْيِ الْجَفُونِ الرُّمْدِ مِنْ أُنْوَارِهِ
كَمْ نَجْمَةٍ وَتَبَّتْ لَيْلَتُنْمَهُ فَلَمْ تَنْظُرْ بِهِ، فَتَعَلَّقَتْ بِإِزَارِهِ

(أبوریشه، ۱۹۸۸، ۱: ۱۵)

«آن هنگام که مصیبت‌ها و رخدادهای ناگوار روزگار، حرمت خانه‌اش را نشکسته بود، بالنده و پر افتخار بود.»

شبح و خیال آن غرور در میدان دید دیدگان کم‌سویس کجا و پرتوهای درخشانش کجا؟!

چه بسیار ستاره‌ای که جهید تا بر آن افتخارات پیشین بوسه زند اما نتوانست و به لباسش آویزان شد.»

امّا اکنون بزدلان، آن مجد و عظمت را پایمال و لگد کوب کرده‌اند و در
خواری و ذلت به سر می‌برند:

غَنِي عَرِيْقَ فَخَارِهِ حَتَّى أَتَتْ دُهُمُ الْخُطُوبِ عَلِي عَرِيْقَ فَخَارِهِ
فَذَرَى الْعَتَابَ فَلَنْ يَهْزُكَ لِحْنُهُ مَادَامَ مَغْمُوسًا بَدْلًا إِسَارِهِ
الْمَجْدُ يَخْجَلُ أَنْ يُجِيلَ الطَّرْفَ فِي مَا هَدَمَ الْجُبْنَاءُ مِنْ أَسْوَارِهِ

(همان: ۱۵-۱۶)

«بر شکوه ریشه‌دارش، نغمه‌سرایی کرد تا این که مصیبت‌های سنگین بر
سرش فرود آمد.

سرزنش را رها کن. آهنگ سرزنش تا زمانی که در ذلت اسارتش به سر
می‌برد، تو را به حرکت وانی دارد.

مجد و بزرگواری شرمنده است از این که چشم بر دیوارهایی بیندازد که
بزدلان آنها را ویران ساخته‌اند.»

ابوریشه که با چشمان خویش دیده که پرچم‌های امتش فرو افتاده است و
کسی نیست که دگر بار آنها را به اهتزاز در آورد، مبهوت مانده است و با غم و
اندوه می‌پرسد:

فَتَلَكُ رَايَاتُنَا خَجَلِي مُنْكَسَةً فَأَيْنَ مِنْ دُونِهَا تَلَكِ الصَّنَادِيدُ؟
مَا بِالْهَاءِ وَتَبَتَ لِلنَّارِ وَانْكَفَاتُ وَ سَيَفُهَا فِي قِرَابِ الدَّلِّ مَغْمُودُ؟

(همان: ۹۴)

«پرچم‌های ما با حالتی شرمگین سر به زیر انداخته‌اند، پس شجاعان و
پهلوانان کجایند؟

آنان را چه شده است که برای انتقام برخاستند ولی اکنون عقب نشسته‌اند و
شمشیرشان در غلاف ذلت فرو رفته است.»

او در سال ۱۹۴۹، قصیده‌ای با عنوان «یا عید» می‌سراید که گویای حزن و
اندوه ژرف شاعر از شکست‌های اعراب است:

يَا عَيْدُ، مَا افْتَرَّ ثَغْرُ الْمَجْدِ يَا عَيْدُ فَكَيْفَ تَلْقَاكَ بِالْبِشْرَى الزَّغَارِيدُ

(همان: ۹۳)

«ای عید! لبان مجد و بزرگواری برای لبخند باز نشد؛ پس فریادهای هلهله و شادی چگونه تو را ببینند؟»

و همین معنی را در قصیده دیگری با عنوان «عام جدید» بیان می کند:

وَحَدِي هُنَا فِي حُجْرَتِي	وَاللَّيْلُ وَالْعَامُ الْوَلِيدُ
وَحَدِي وَأَشْبَاحُ السَّنِينِ	الْعَشْرُ مِثْلُ الْوَعِيدِ
كَمْ حَطَمْتَ مِنِّي وَمِنْ	زَهْوِي وَمِنْ مَجْدِي التَّلِيدِ
وَحَدِي هُنَا فِي حُجْرَتِي	وَالجُرْحُ وَالْفَجْرُ الْجَدِيدِ
وَرَسَائِلُ شَتَّى تَقُولُ	جَمِيعُهَا عَامًا سَعِيدِ

(همان: ۶۴-۶۶)

«من در شب سال نو در اتاقم تنهایم.

تنهایم، در آن حال که شبخ تهدید و خطر ده ساله پیشین، در مقابلم مجسم است.

چه بسیار، من، غرور و بزرگی ام را شکست!

من به تنهایی در اتاقم هستم و زخم و فجر جدید، قرین هم شده اند. (زخم شکست اعراب و شادی فرا رسیدن سال نو)

و نامه های گونه گون که تمامی آنها، سال نو را به من تبریک می گویند.»

شاعر، از این که غرور ملت خود را تا این حد جریحه دار می بیند، غرق در شرم است. وی معتقد است که حرمت ملت عرب در جامعه جهانی به کلی از بین رفته است؛ به این جهت، در شعر «بعد النکبة» پس از فاجعه ۱۹۴۸ خطاب به ملت عرب می گوید:

أُمَّتِي هَلْ لَكَ بَيْنَ الْأُمَمِ	مَنْبَرٌ لِلسَّيْفِ أَوْ لِلْقَلَمِ
أَتَلْقَاكَ وَطَرَفِي مُطْرَقٌ	خَجَلًا مِنْ أَمْسِكَ الْمُنْصَرَمِ
وَيَكَاذُ الدَّمْعُ يَهْمِي عَابَثًا	بِسَقَايَا كَبْرِيَاءِ الْأَلَمِ

(همان: ۷)

«ای امت من! آیا در میان ملت ها، منبری برای شمشیر و قلم برای تو بر

جای مانده است؟ (استفهام انکاری)

من در حالی تو را می‌بینم که از شرم شکست‌های پیشین، سرم فروهشته است.

نزدیک است که اشک بیهوده، بر بازمانده‌های شکوه درد جاری گردد.». به کارگیری واژگانی چون: العار، الذل، وحدی، الحرج و... گویای آن است که شاعر سخت تکان خورده و متانت و خونسردی خود را از دست داده است. او گیج و مبهوت است. اندوهی بسیار ژرف‌تر از دوره قبل از ۱۹۴۸ بر شعرش چیره شده است که در برخی مواقع، بازتاب ناامیدی شاعر است. سپس به گذشته باز می‌گردد و می‌پرسد: کجایند آن قهرمانی‌ها و مفاخر، تا اکنون الهام بخش زیباترین احساسات به شاعر باشند:

أین دنیاك التي أوحى إلي وترى كلَّ يتيمٍ النغم؟
 كم تخطيتُ على أصدائه ملعبَ العزِّ و مغنى الشَّممِ
 وتهاديتُ كأنى صاحبُ مئزرى، فوقَ جباهِ الأنجمِ

(همان: ۸)

«کجاست دنیای تو که بر تار من آهنگ‌های بی‌مانند را الهام نمود؟ بر بازتاب آن آهنگ، از میدان عزت و بزرگی و منزلگه عظمت و شکوه گذر کردم.

(با آن افتخارات و بزرگواری‌ها) رهنمون شدم؛ گویا جامه‌ام را بر پیشانی ستارگان می‌کشانم.»

ارزش‌هایی که شاعر از آنها در شعرش دفاع می‌کند و تصویرهایی که ارائه می‌دهد و قصائد حماسی که می‌سراید، از تاریخ عرب الهام گرفته است. در این راستا «دندی» می‌گوید: «مبالغه نکرده‌ایم اگر بگوییم که شعر ابوریشه مکتبی است که بزرگی، عزت نفس، عشق، مجد، سروری و عظمت را می‌آموزاند و تاریخ عربی، منبع الهام بخشی است که چنین احساساتی را به او الهام کرده است. مفاخر عربی در ذهن او جای گرفته است؛ مفاخری که برگرفته از روزگارانی بود که عرب در سینه دم عزت و شکوفایی تمدن بود و غرور و نخوت چون پرچم‌هایی بودند که بر بام هر خانه و بر فراز هر آسیبی بر افراشته بودند.» (دندی، ۱۹۸۸: ۱۵) او

به این دلیل گذشته را به رخ مخاطب می‌کشد «تا عزّت ملی و افتخار به امت اصیل را در درون او برانگیزد و بذر نارضایتی نسبت به واقعیت موجود را در درون آنها بکارد و سینه‌هایشان را سرشار از صبر، عزم و اراده در مقابل اشغالگران کند.» (همان: ۱۲)

هرچند غم و اندوه، پس از شکست ۱۹۴۸ برشاعر چیره می‌شود و از وضعیت موجود ناراحت و شرمسار است اما نور امید در دلش تابیده می‌تابد:

مهلاً حُماة الضّیْمِ إِنْ لَّیْلِنَا فَجراً سَیْطَوِی الضّیْمَ فِی أطمَارِهِ
ما نَمَّ جَفْنُ الحَقْدِ عَنكَ وَأَمَّا هِی هَدَاةُ الرُّبَالِ قَبْلَ نِيفَارِهِ

(ابوریشه، ۱۹۸۸، ۱: ۲۰)

«ای مدافعان ظلم! آهسته! این شب ما، فجری در پی دارد که ستم را در جامه زنده خویش خواهد پیچاند. دیدگان کینه از تو غافل نخواهد ماند و آرامش و غفلت چشم‌ها از تو، همانند آرامش شتر مرغ پیش از رمیدنش است.» امید او، همان سرباز فدایی است که در بخش بعد بدان پرداخته خواهد شد.

۴-۲-۲- آوارگان فلسطینی

چنان که اشاره شد، جنگ ۱۹۴۸ باعث آوارگی بسیاری از فلسطینیان شد. آنان به دیگر کشورهای عربی پناهنده شدند. ابوریشه با دیدن درد و رنج‌های پناهندگان، تحت تأثیر قرار می‌گیرد و این دردها را در شعرهایش به تصویر می‌کشد؛ در شعر «بعد النکبة» می‌گوید:

فَإِذَا قَوَافِلُهُ العِجَافُ طَرِيدَةٌ وَالبَغِيُّ یَقْدِفُهَا بِمَارِحِ نَارِهِ

(همان: ۱۸)

«قافله‌های خسته و به ستوه آمده رانده شده‌اند و طغیان، این قافله را با شعله‌های آتش می‌راند.»

او از قافله آوارگانی سخن می‌گوید که از سرزمین خویش رانده شده‌اند و آتش اشغالگران، آنان را در خود گرفته است. در قصیده «حماة الضیْم» پیرمردی

را به تصویر می‌کشد که در راه رفتنش می‌لنگد، عظمت خود را از دست داده است و با حسرت به سرزمین و کشورش می‌نگرد و با آن خداحافظی می‌کند و لنگ لنگان حرکتش را پی می‌گیرد:

کم مُتَعِبٍ جَرَّ السَّيْنَ وَرَاءَهُ وَمَشِيئِهِ يَبْكِي جَلَالَ وَقَارِهِ
مُتَلَفَّتًا صَوَّبَ الدِّيَارِ، مُودِعًا وَخُطَاهُ بَيْنَ نَهْوَضِهِ وَعِثَارِهِ

(همان: ۱۸)

«چه بسیار انسان رنجور و پا به سن نهاده در حالی که پیریش بر شکوه و وقار می‌گرید،

دگر بار به سرزمینش می‌نگرد و با آن وداع می‌کند و لنگان لنگان حرکتش را پی می‌گیرد.»

او زن عقیفی را به تصویر می‌کشد که دخترانش در مقابلش، گرسنه و عریان، تحقیر می‌شوند و پلیدی، آنان را به سوی نیستی و نابودی می‌راند:

كَمْ حُرَّةٌ لَمْ تَدْرِ عَيْنُ الشَّمْسِ مَا فِي خَدْرِهَا، أُغْضَتْ بِطَرْفِ كَارِهِ
وَبَنَاتُهَا وَجَلَى تَضَجُّ أَمَامَهَا وَالرَّجْسُ يُدْفَعُهَا إِلَى أَوْ كَارِهِ

(همان: ۱۸)

«چه بسیار زنان آزاده‌ای که دیدگان خورشید در برابر آنان فروهشته بود ولی اینک چشمان پر از نفرت را به زیر انداخته بودند

و دخترانشان بی‌مناک فریاد می‌زدند و پلیدی، آنان را به لانه خویش می‌راند.»
و دردناک‌تر زمانی است که فلسطینیان در جنگال گرسنگی و قحطی دست و پا می‌زنند و سخت نیاز به یاری هم‌کیشان و هم‌زبانان خود دارند:

بِمَنْ اسْتَجَارَتْ هَذِهِ الزُّمْرُ الَّتِي مَدَّ الزَّمَانُ لَهَا يَدَ اسْتِهْتَارِهِ
الْعُرَى يَنْشُرُهَا عَلَى أَنْيَابِهِ وَالْجَوْعُ يَطْوِيهَا عَلَى أَظْفَارِهِ

(همان: ۱۹)

«این گروه‌ها که زمان، دست هرزگی و بی‌بند وباری‌اش را به سوی آنان دراز کرده است، به چه کسی پناه می‌برند.

برهنگی با دندان‌هایش آنان را می‌درد و گرسنگی آنان را بر چنگالش گرفته است.»

ولی عده‌ای از اعراب، به ویژه در کشورهای حوزه خلیج فارس، غرق در خوشی‌ها و ثروت هستند و دست یاری به سوی فلسطینیان و آوارگان دراز نمی‌کنند:

فَلرُبَّ سَكِيرٍ شَدَا مُتْرِنِحًا ودموعها ممزوجه بعقاره
وَلرُبَّ مِتْلَافٍ أَشَاحَ بوجهِه عنها و ملء الیبد سیل نُضَارِه

(همان: ۱۸)

«چه بسیار دائم‌الخمری که با حالتی مست، آواز خواند و اشک‌های آوارگان فلسطینی، آمیخته به شراب اوست! چه بسیار مسرفی که چهره از آوارگان گرداند در حالی که ثروت و غنای او بسیار بود!»

۴-۲-۳- تویخ امت عربی و حاکمان عرب

هر گاه شکستی تلخ بر ملتی تحمیل شود، طبیعی است که هریک گناه را بر دوش دیگری بیندازد. اعراب در مدتی کمتر از بیست سال، یعنی سال ۱۹۴۸-۱۹۶۷، دوبار متحمل شکستی سخت شده بودند؛ بنابراین ابوریشه به دلیل جریحه‌دار شدن غرور عربی به دنبال مقصّر این قضایا است. او اعراب را مورد نكوهش قرار می‌دهد زیرا همین ملت بودند که به رهبران خود اعتماد کرده و آنان را مدح و ستایش کردند:

یا لَلشُعوبِ التی قادتْ أزمَّتْها عَلی اللیالی عبایدُ، رَعادیدُ

(همان: ۹۴)

«ای ملت‌هایی که زمام‌امورشان، پیوسته در دست بردگان و بزدلان است!» ابوریشه واژگانی چون «عباید و رعادید» را به کار می‌برد که متنبی در مدح «کافور إخشیدی» از آنها بهره برده است. گویی او می‌خواهد بگوید رهبرانی که

مورد تمجید و ستایش قرار می‌گیرند، اکنون فقط در فکر مصالح و منافع شخصی خویش هستند.

وی در یکی از شعرهایش، اشاره به داستان «معتصم» و آن زن مسلمانی دارد که از جانب رومیان مورد ظلم و ستم قرار گرفت و فریاد زد: «وا معتصماه» و این فریاد در حالی که معتصم جام شرابی در دست داشت، به گوشش رسید و جام شراب را بر زمین نهاد و به فریاد خواهی آن زن لیبک گفت و با سربازانش «عموریه» را به آتش کشید و رومیان را به عقب راند اما اکنون هزاران زن فلسطینی فریاد می‌زنند و از رهبران و بزرگان عرب کمک می‌خواهند اما جوابی دریافت نمی‌کنند. وی خطاب به مردم فلسطین می‌گوید:

دَعِيَ الْقَادَةَ فِي أَهْوَائِهَا	تَتَفَانِي فِي خَسِيسِ الْمَغْنَمِ
رُبَّ وَا مَعْتَصْمَاءَ انْطَلَقْتُ	مِلَّءَ أَفْوَاهِ الْبَنَاتِ الْيَتِيمِ
لَا مَسْتَ أَسْمَاعَهُمْ لَكِنَّهَا	لَمْ تُلَامِسْ نَحْوَةَ الْمُعْتَصِمِ

(همان: ۱۰)

«رهبران را در هوی و هوسشان رها کن، تا در ثروت بی‌ارزششان غرق شوند.

چه بسیار و امعتصماه (فریادخواهی) از زبان دختران یتیم بیرون آمد

و به گوش رهبران رسید، اما غیرت آنان را همانند «معتصم» برنینگیخت.

به همین دلیل، او اعراب را با حالتی سرزنش‌وار مورد خطاب قرار می‌دهد:

أُمْتِي كَمْ صَنَمٍ مَجْدُونِهِ	لَمْ يَكُنْ يَحْمِلُ طَهْرَ الصَّنَمِ
لَا يُلَامُ الذَّنْبُ فِي عُدْوَانِهِ	إِنْ يَكُ الرَّاعِي عَدُوَّ الْغَنَمِ

(همان: ۱۰)

«ای امت من! چه بسیار بتی که بزرگش داشتی ولی ارزش بزرگی و

بزرگواری را نداشت؟!»

اگر چوپان، دشمن گله باشد، چه سرزنشی است بر گرگ در تجاوز و

دریدنش؟!»

او اَمّت را نیز در این قضیه مقصر می‌داند زیرا همین اَمّت بود که به این رهبران اعتماد و چون بتی آنان را تمجید و تعظیم کرد در حالی که آنان شایسته چنین تعظیم و تمجیدی نبودند:

فأجسبى الشكوى فلولاكِ كما كان فى الحُكم عبيدُ الدرهم

(همان: ۱۱)

«دست شکایت بازدار! اگر تو نبودی بندگانِ درهم و دینار، حاکم نبودند.»
در قصیده دیگری، دگر بار در سرزنش اعراب می‌گوید: این خود بودید که رهبرانتان را برگزیدید و سرنوشت خویش را به دستشان سپردید:

يا شعبُ لا تشكُّ الشقاءَ و لا تُطلِ فيكِ نواحكِ
أنتِ انتقيتِ رجالَ أمرِكِ و ارتقيتِ بهمِ صلاحكِ
فإذا بهمِ يرخون فوقَ خسيسِ دنياهمِ وشاحكِ

(همان: ۹۶)

«ای اَمّت! از بدبختی شکوه مکن و پیوسته بر حال نزار خود، شیون و زاری سر مده.

زمامدارانت را خود برگزیدی و از آنان توقع خیر و صلاح را داشتی.
ولی آنان، به ناگاه، حمایت را بر روی دنیای بی ارزششان رها نمودند.»

۴-۲-۴- فدایی در شعر ابوریشه

در پی حوادث تلخی که بر اعراب گذشت و باعث پایمال شدن حق آنان گشت، عده‌ای از گروه‌ها دست به اقدامات مسلحانه زدند و بسیاری از این گروه‌ها، تنها راه نجات فلسطین را در مبارزه مسلحانه می‌دیدند. ابوریشه نیز که امید خود را از حاکمان عرب و هم پیمانانشان از دست داده بود، تنها روزنه امید را در سرباز فدایی عرب می‌بیند:

أيتها الجندی، یا کبشَ الفدا یا شعاعَ الأملِ المُبتسمِ
ما عرفتَ البخلَ بالروحِ إذا طَلَبَتْهَا غُصَصَ المجدِ الظمى
بوركِ الجرحِ الذى تحمله شرفاً تحتَ ظلامِ العَلَمِ

(همان: ۱۱)

«ای سرباز! ای قهرمان فدایی! ای پرتو امید لبخند!
آن‌گاه که ناله بغض آلود مجد و شکوه عطش گرفته، جانت را درخواست
کرد، تو هرگز در بخشیدن جانت بخل نورزیدی.
مبارک باد بر تو زخمی که در زیر تاریکی پرچم، برای بزرگداشت شکوه
ملتت به دوش می‌کشی.»

او در همین راستا، شهیدان قهرمان را می‌ستاید و با اشعارش به سوگ آنان
می‌نشیند؛ از جمله آنها، قصیده‌ای با عنوان «شهید» است که آن را برای «سعید
العاص» که در «جبل النار» فلسطین به شهادت رسید، سروده است:

نَامَ فِي غَيْهِبِ الزَّمَانِ الْمَاحِي جِبْلُ الْمَجْدِ وَالنَّدَى وَالسَّمَاحِ

(همان: ۵۶۲)

«قله مجد، بخشش و سخاوت، در تاریکی مطلق زمان به خواب رفت.»
واژه فدایی، به دنبال از دست رفتن فلسطین در سال ۱۹۴۸، در اشعاری که
بسیاری از آنها با موضوع فلسطین سروده شده است، به چشم می‌خورد. ابوریشه
نیز قصیده‌ای با عنوان «فدایی» دارد. این قصیده، جنب و جوش درون یک فدایی
است که سرشار از عزم و اراده است. وی ویژگی‌هایی متفاوت از دیگران دارد.
جوهرش حرکت است که در واژه «أمضی» که سه بار تکرار شده است، نمایان
است. او سکون و جمود را رد می‌کند و به دنبال هدفی والاست که باعث می‌شود
که به خود و خواسته‌های دنیویش فکر نکند و در پی دست یافتن به هدف و
سرنوشت والایی باشد:

أَمْضِي وَيَذْهَلُنِي طَلَابِي عَنِّي وَعَنْ دُنْيَا شَبَابِي
أَمْضِي وَيَسْأَلُنِي الرَّيْبُ وَلَا أُجِيبُ مَتَى أَيَابِي
أَمْضِي وَمَا رَوَتْ فَمِي كَأْسِي وَلَا أَفْنَتْ شَرَابِي

(همان: ۲۸)

«حرکت می‌کنم و خواسته‌ام مرا از خود و از دنیای جوانی‌ام بازداشته است.
حرکت می‌کنم و بهار از من می‌پرسد و من پاسخ نمی‌دهم کی زمان
بازگشتم فرا خواهد رسید.»

حرکت می‌کنم در آن زمان که لبانم، جانم را سیراب نساخته و شرابم را تمام نکرده است.»

اما این سرنوشتی که به دنبال آن است و بر آن اصرار می‌ورزد، همان مرگ شرافتمندانه‌ای است که آکنده از بوی خوش خوشبختی و نعمت و آسودگی است و آنچه که او را در این راه کمک می‌کند، کینه‌ای است که درونش را پر کرده است و در لحظه‌های بی‌پروایی او را برمی‌انگیزد:

بینی و بین الموت میعادُ
عَبَقُ بِأَنْفَاسِ النَّعِيمِ
أَحْتُ لَهُ رِكَابِي
السَّمْحِ وَالْمَجْدِ اللَّبَابِ
أَسْرَى عَلَى إِيْمَائِهِ
وَالْحَقْدُ يَسْرِي فِي إِهَابِي

(همان: ۲۹)

«میان من و مرگ قراری است که

اسم را به سوی او برمی‌انگیزم. (روانه می‌کنم)

این وعده‌گاه، با رایحه‌ی فضل و بخشش و مجد خوشبوست.

با اشاره‌اش حرکت می‌کنم در آن حال که کینه در پوستینم می‌جنبد.»

و در پایان، شاعر، فدایی را از منطقه‌ی مه‌آلود خارج و به نور و روشنایی وارد می‌کند. شاعر، اهداف فدایی را دفاع از وطن، حفظ آب و خاک و آزاد ساختن سرزمین‌های غصب شده می‌داند تا بتواند پرچم کشورش را برفراز آن به اهتزاز درآورد اما فدایی می‌داند که چنین هدفی، ارزان بدست نمی‌آید ولی او حاضر است تا خاک و وطنش را با خونش آبیاری کند:

هذي الرُبُوعُ رُبُوعُ آبَائِي
عَطَّرْتُ، فِدَاكَ الْعُمُرُ، يَا
وَأَجْدَادِي الْغَضَابِ
مِيعَادُ مِنْ جُرْحِي تُرَابِي
فَلَسُوْفَ تَرْكُزُ فِيهِ أَعْلَامِي
وَوَ تَحْرُسُهَا حِرَابِي

(همان: ۳۰)

«این منزلگاه، سرزمین پدران و اجداد خشمگین من است.

ای وعده‌گاه! جانم فدایت، خاکم را با زخمم خوشبو کن.

به زودی پرچم‌هایم در آن قرار می‌گیرد و نیزه‌ام از آن پاسداری می‌کند.»

۴-۳- ابوریشه و فاجعه ۱۹۶۷

در ژوئن ۱۹۶۷، جنگ دیگری بین اعراب و اسرائیل در گرفت و اسرائیل با پیروزی برق‌آسا در این جنگ، نوار غزه، شبه جزیره سینا، بلندی‌های جولان در جنوب سوریه و کرانه غربی رود اردن را به تصرف خود درآورد. هنگامی که ابوریشه با چنین فاجعه‌ای روبرو می‌شود، سخت تکان می‌خورد و غرق در حسرت، اندوه و ناله می‌شود و همانند فاجعه ۱۹۴۸، دگربار احساس شرمندگی می‌کند. «شاعر رؤیا و ایده‌آل را متبلور می‌سازد؛ یعنی واقعیت را با زنجیر وهم و خیال می‌بیند و طبق آرزویش آن را بنا می‌کند و وطنی دیگر و انسانی دیگر بر ویرانه وطن فروریخته و انسان شکست خورده می‌سازد اما رخدادهای روزگار از شاعر می‌خواهد که به آنها خیره شود و آنها را آن گونه که هستند، ببیند. در این هنگام است که گنبد رؤیا و کاخ‌های کبریا فرومی‌ریزد و تنها احساس ننگ و عار است که برجای می‌ماند.» (الحاوی، ۱۹۸۳: ۱۳۹) وطنی که روزگاری در شکوفایی و عظمت بود و در آئینه رویای شاعر بزرگ بود و عزیز و بدان مهر می‌ورزید، اکنون دگربار درهم کوبیده شده است. قصیده «زاروا بلادی» بیانگر تجربه دوگانه میان ایده‌آل و واقعیت است:

زاروا بلادی نافرین	مِنَ الْخَيَالِ إِلَى الْعِيَانِ
مُتَشَوِّقِينَ لِرُؤْيَا الْحَسَنَاءِ	عَنْقَاءَ الزَّمَانِ
غَنِيَّتُهَا حَتَّى غَدَتْ	فِي مَسْمَعِ الدُّنْيَا أَغَانِي
أَطْلَقْتُهَا مِنْ خَدْرِهَا	مَجْلَى السَّنَا وَالْعُنُقُوانِ
وَجَعَلْتُ فُتَيْتَهَا حُمَاةَ	الْمَجْدِ فُرْسَانَ الرَّهَانِ
زاروا بلادی فاختبأت	(خَشِيْتُ أَنْ يَدْرُوا مَكَانِي)

(ابوریشه، ۱۹۸۸، ۱: ۸۱-۸۲)

«از سرزمین من دیدن کردند، در حالی که از خیال بیرون آمدند و وارد حقیقت و عیان شدند.»

علاقه‌مند بودند که زیاروی، یعنی سیمرخ زمان را ببیند.
برایش آواز خواندم تا این که آوازه‌ایم در گوش دنیا جای گرفت.

آن را از پشت چادرش، یعنی تجلی‌گاه نور و طراوت بیرون آوردم.
و جوانان آن را، حامیان مجد و مدافعان امانت قرار داد.

از سرزمین من دیدن کردند ولی من خود را پنهان کردم؛ مبادا جای مرا
شناسایی کنند.»

با گذشت روزگار، درد زخم کاهش می‌یابد، تلخی و اندوه کم می‌شود و
ابوریشه پیش از آن که به پرتگاه نیستی مطلق سقوط کند، خود را باز می‌یابد و به
دنبال روزنه امید می‌گردد تا خود را از تاریکی یأس برهاند:

صَغْرَ الْيَأْسِ لَنْ يُرَى بِنَ جَفْنِي مَقْصَدَه
بَسْمَاتِي سَخِيَّةٌ وَ جِرَاحِي مُضْمَدَه

(همان: ۳۲)

«ناامیدی کوچک شد و هرگز بر دیدگان من دیده نمی‌شود.

لبخندهایم بخشنده و زخم‌هایم بسته شده‌اند.»

و تنها روزنه امید او، همان جوان فدایی است که پس از فاجعه ۱۹۶۷
فعالیت‌هایش فزونی گرفته و توانسته بود توجه جهانیان را به خود جلب کند:

عِزَاءَهُ أَنْ مَلَأَ السَّاحَ فِتِيئُهُ إِلَى الرَّدَى وَ الْفِدَاءِ، أُرْوَاهَهُمْ نَذْرًا
كِتَابُ الْفَتْحِ، فِي إِعْصَارِ عَاصِفَةٍ بِالْحَقْدِ وَ الْغَضَبِ الْعُلْوِيِّ تَنْفَجِرُ

(همان: ۷۶)

«آرامش او در این است که میدان کارزار، سرشار از جوانانی است که
جان‌هایشان را برای قربانی کردن در راه وطنشان نذر کرده‌اند.

گردان‌های فتح در میان طوفان، با کینه و خشم فراوان به حرکت درآمده‌اند.»

«ابوریشه پس از سرودن این قصیده، سکوت پیشه کرد و از سال ۱۹۷۰ شعر

جدیدی نسرود یا شاید سرود ولی آن را منتشر نکرد.» (دندی، ۱۹۸۸: ۳۹)

اگر واکنش شاعر را پس از دو شکست ۱۹۴۸ و ۱۹۶۷ مقایسه کنیم،

درمی‌یابیم که میان آنها همگونی وجود دارد؛ در هردو واقعه، شاعر با شکی روبرو
می‌شود که آرزوهایش را بر باد رفته می‌بیند و اندوه و تأسف بر قلبش چیره

می‌شود؛ اما پس از چندی شاعر خود را باز می‌یابد، اعتمادش را دگربار به دست می‌آورد و با امید و اطمینان از آینده سخن می‌گوید.

نتیجه

۱- با توجه به آنچه بیان شد، می‌توان شعر پایداری ابوریشه را به سه بخش تقسیم کرد:

الف- شعری که بیانگر غضب و کینه شاعر نسبت به صهیونیست و اسرائیل است و تلاش دارد تا با شیوه‌های مختلف از جمله گرایش مذهبی، ملی‌گرایی و سرزنش بریتانیا و اسرائیل، چنین حسّی را در مخاطبانش برانگیزد. چنین نگرشی ما بین سال‌های ۱۹۱۷ تا ۱۹۴۸ بر شعر او حاکم گردید.

ب- شعری که سرشار از حزن و اندوه و ناامیدی است. بیان رنج آوارگان فلسطینی، توبیخ اعراب و حاکمان آنها و یاد کردن از گذشته درخشان عرب‌ها از درونمایه‌های این نوع از شعر اوست. این حزن و اندوه در شعر ابوریشه، پس از دو شکست در سالهای ۱۹۴۸ و ۱۹۶۷ نمایان است.

ج- ستایش فدایی از جمله مضامین شعری اوست که گویای زنده شدن روح امید در اوست. این نوع از شعر را پس از دو شکست سنگین اعراب در سال‌های ۱۹۴۸ و ۱۹۶۷ می‌سراید؛ یعنی آن هنگام که ابوریشه پس از یک دوره یأس و ناامیدی، دگربار خود را باز می‌یابد.

۲- شعرهای پایداری ابوریشه، گویای عشق راستین او به فلسطین و تاریخ اعراب است زیرا فلسطین و تاریخ اعراب، جایگاه والا و ویژه‌ای را در شعر او به خود اختصاص داده است.

۳- شجاعت ابوریشه در سرزنش و انتقاد حکام عرب، قابل ستایش است. وی به صراحت مسئولیت قضیه فلسطین را متوجه حاکمان عرب می‌داند و تنها راه برای حل این قضیه را در مبارزه و جنگیدن می‌بیند.

۴- پس از شکست ۱۹۴۸، او بیش از اینکه به تویخ و سرزنش دشمن، یعنی اسرائیل و صهیونیسم پردازد، اعراب و حاکمان عربی را سرزنش می کند؛ وی آنان را مسبب این شکست و سرخوردگی می داند.

منابع

۱. أبوریثة، عمر، ۱۹۸۸، دیوان عمر أبوریثة، المجلد الأول، بیروت: دار العودة، الطبعة الأولى.
۲. أبوهیف، عبدالله، ۲۰۰۷، الدرامیة فی شعر عمرأبی ریثة، قطوف، السنة الرابعة، العدد الخامس، صفحة ۵۰-۶۳.
۳. الحاوی، إلیا، ۱۹۸۳، الشعر العربی المعاصر، بیروت: دار الكتاب اللبنانیة، الطبعة الأولى.
۴. خلیل، ابراهیم، ۲۰۰۷، مدخل لدراسة الشعر العربی الحدیث، اردن: دارالمسیرة، الطبعة الثانية.
۵. دندی، محمد اسماعیل، ۱۴۰۸، عمرأبریثة، دمشق: دار المعرفة، الطبعة الأولى.
۶. سلیمان، خالد...، ۱۳۷۶، فلسطین و شعر معاصر عرب، مترجم شهره باقری و عبدالحسین فرزاد، تهران: نشر چشمه، چاپ اول.
۷. ضیف، شوقی، ۱۹۵۹، دراسات فی الشعر العربی المعاصر، مصر: قاهرة، دار المعارف، الطبعة العاشرة.
۸. عطوات، محمد عبدالله، ۱۴۱۹، الإتجاهات الوطنیة فی الشعر المعاصر، بیروت: دار الآفاق الجديدة، الطبعة الأولى.
۹. عیسی، فوزی، ۲۰۱۰، الصورة الأخری فی الشعر العربی، قاهرة: دار المعرفة الجامعیة، الطبعة الأولى. ۹.
۱۰. الفساخوری، حنا، ۱۴۲۲، تاریخ الأدب العربی الحدیث، المجلد الثاني، قم: ذوی القربی، الطبعة الرابعة.
۱۱. کامبل، روبرت، ۱۹۹۶، أعلام الأدب العربی المعاصر سیر و سیر ذاتیة، المجلد الأول، بیروت: مركز الدراسات للعالم العربی المعاصر، الطبعة الأولى.
۱۲. کنفانی، غسان، ۱۳۶۲، ادبیات مقاومت در فلسطین اشغالی، مترجم موسی اسوار، تهران: انتشارات سروش، چاپ دوم.
۱۳. الکیالی، سامی، ۱۹۶۸، الأدب المعاصر فی سوریه، دار المعارف بمصر، الطبعة الثانية.